



نگاهی به زندگی و آثار عبدالرحمن جامی

آینه را چیست ندانم گناه!



آموزگاران و همکاران عزیز و خوانندگان مجله‌ی رشد! لابد به یاد دارید که در اولین شماره‌ی این سلسله نوشتار که به «سعده» اختصاص داشت، گفتیم هدف ما از این مطالب «آشنا کردن شما با پاره‌ای از متون درجه اول نظم و نثر فارسی است» و نیز اشاره کردیم که «خواندن کتاب‌های مربوط به ادبیات کلاسیک فارسی»، علاوه بر تقویت زبان فارسی، ما را با اندیشه‌های عمیقی آشنا می‌کند که نیاز امروز ماست.

ما تاکنون از سعدی و فردوسی و ناصرخسرو و قابوس‌نامه و ... برای شما مطالعی آورده‌ایم. اینک در این شماره به عبدالرحمن جامی می‌پردازیم.

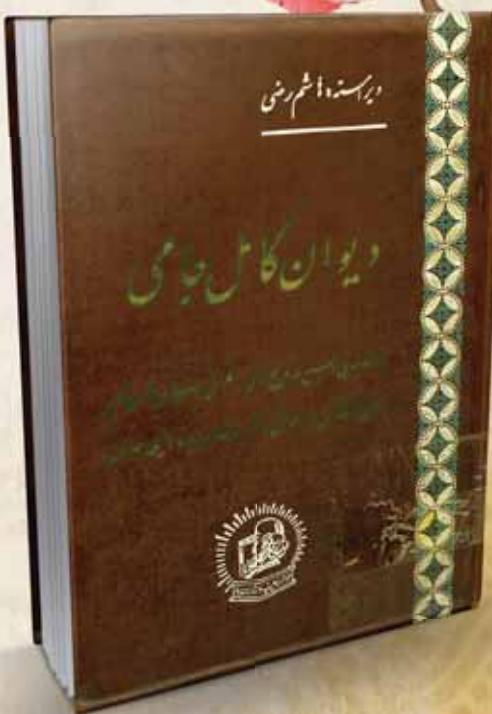
امیدواریم همه‌ی معلمان، به ویژه آموزگاران اهل فضل در رشته‌ی زبان و ادب فارسی بازتاب دهنده‌ی این مطالب به دانش‌آموزان خود، به نحوی که خود می‌دانند، باشند.

عبدالرحمن جامی

جامی شاعر عصر تیموریان است. پاره‌ای از صاحب‌نظران او را آخرین شاعر از سلسله‌ی شاعران بزرگ قدیم ایران دانسته و به او لقب «خاتم الشعرا» داده‌اند. جامی البته تنها شاعر نبود، بلکه عالمی همه‌چیزدان، عارفی شوری‌به‌حال، طنزپردازی شیرین‌سخن، و در زبان فارسی سرآمد سخنوران و شاعران زمان خویش بود.

مذهب اهل سنت داشت، ولی به شیعیان راستین نیز احترام می‌گذاشت و در اشعارش ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه را مدح گفته است. جامی در روستای خرگرد تربیت جام متولد شد. در نوجوانی با پدرش به هرات رفت و تا آخر عمر در آن شهر ماند و در همانجا درگذشت. او در زمان خود شاعری در سطح جهان اسلام بود. در ایران سلطان حسین باقر، در آذربایجان اوزون حسن، در عثمانی سلطان محمد فاتح و در مصر ملک‌الاشراف که همگی شاهان مقتدری بودند، به جامی احترام می‌گذاشتند.

جامعی به خاطر ارادتی که به شیخ‌الاسلام احمد جام داشت، و بارگاه او اکنون در تربیت جام است، برای خود نام «جامی» را انتخاب کرده بود. بخش بزرگی از اشعار جامی «شعار تعليمی» یعنی شعرهای آموزشی و تربیتی است. در اینجا چند شعر او را می‌آوریم که هر یک بیان داستانی یا ضرب المثلی است.



قصه‌ی بیمار خودگاو پندار

ز آل بویه یکی ستوده خصال
شد ز مخولیا^۱ پریشان حال
بانگ می‌زد که «کم بود در ده
هیچ گاوی بسان من فربه
آشپز گر پزد هریسه^۲ ز من
گردش گنج سیم کیسه ز من
زود باشید حلق من ببرید
به دکان هریسه پز سپرید»
تابه جایی رسید کو نه غذا
خوردی از دست هیچ کس نه دوا
اهل طب راه عجز بسپرددند
استعانت به «بوعلی» بردنده
گفت «سویش قدم نهید از راه
مزده‌گویان که بامداد پگاه
می‌رسد بهر کشتنت به شتاب
دشنه در دلت، خواجهی قصاب»
رفت این مژده زو گرانی‌ها
کرد اظهار شادمانی‌ها
بامدادان که بوعلی برخاست
شد سوی منزلش که «گاو کجاست؟»
آمد و خفت در میان سرای
که «منم گا، هان و هان، پیش آی!»
بوعلی دست و پایش سخت ببست
کار بر کارد تیز کرد و نشست
برد قصابوار کف سویش
دید هنجر پشت و پهلویش
گفت کاین گاو لاغرست هنوز
مصلحت نیست کشتنش امروز
چند روزیش برو علف بندید
یک زمانش گرسنه می‌سندید
تا چو فربه شود برانم تیغ
نبود افسوس ذبح او و دریغ
دست و پایش ز بند بگشادند
خوردنی‌هاش پیش بنهادند
هرچه دادندش از غذا و دوا
همه را خورد بی‌خلاف و ابا^۳
تا چو گاوان از آن شود فربه
شود او از خیال گاوی به*

پی‌نوشت‌ها

۱. ماخولیا: بیماری روانی
 ۲. هریسه: حلیم
 ۳. ابا: ابا کردن، سریچی کردن
- *. این روایت به نثر اولین بار در چهار مقاله‌ی نظامی عروضی آمده است.



زنگی و آینه*

دیو نژادی چو یکی تیره ابر
لب چو خم نیل^۱ سیاه و سبیر
رنگ چوانگشت^۲ نیفروخته
چهره چو چوبین طبقی سوخته
یافت به ره آینه‌ای گردنگ
ساخت به دامن رخش از گرد پاک
دیده چو بر روی وی اش آرمید
شکلی از آن سان که شنیدی بدید
آب دهن بر رخ پاکش فکند
وز کف خود خوار به خاکش فکند
گفت که تا قدر تو نشناختند
بر رهت این گونه نینداختند
طینت اگر پاک چو من بودی ات!
که به گل خاک وطن بودی ات!
چون به رخ خویش نظر کم گشاد
عیب بر آینه نه بر خود نهاد
بود همه نور و صفا آینه
شد ز رخش عیب‌نما آینه
طلعت او بود بدان سان سیاه
آینه را چیست ندانم گناه!

پی‌نوشت‌ها

- این شعر درواقع مشروح این بیت معروف است که:
آینه چون نقش تو بنمود راست
خود شکن آینه شکستن خطاست
۱. نیل: رنگ نیلی، بنفش تیره
۲. انگشت: زغال

زاغ و کبک

زاغی از آنجا که فراغی^۱ گزید
رخت خود از باغ به راغی^۲ کشید
دید یکی عرصه به دامان کوه
عرضه ده مخزن پنهان کوه
نادره کبکی به جمال تمام
شاهد آن روضه‌ی فیروزه‌قام



محصول فکری و هنری ایران بعد از اسلام متناسب با عظمت سیاسی دوران باستانی اش بوده است. هر دو، هم سروری سیاسی و هم دستاورد فرهنگی، حاکی از قابلیت و تحرک قومی است که در طی سه هزار سال از پای نایستاده و تجربه‌ها و مصیبت‌های تاریخی او بی‌ثمر نمانده، و عصاره‌ی آن‌ها به صورت آثاری پایدار فروچکانیده شده است.

بنا به علی، بلندترین و ابتكاری‌ترین اندیشه‌های ایرانی در شعر بیان شده‌اند. در کنار چهار کتاب بزرگ زبان فارسی-شاهنامه، مثنوی، دیوان سعدی و دیوان حافظ-می‌توان آثار سه شاعر دیگر، یعنی سنائی، نظامی و ناصرخسرو راهنم نشانید. این هفت مجموعه ستون‌های فکری و احساسی و ادراکی ایرانیان هستند. علاوه بر این‌ها، البته دیوان‌های دیگر و کتاب‌های نثر هم هستند؛ با ارزش بسیار.

با توجه به آنکه قسمت عمده‌ی شاهکارهای ادبی مغرب‌زمین در چهارصد سال اخیر، یعنی دویست سال بعد از زمان حافظ، آخرین شاعر بزرگ ایران، به وجود آمده‌اند، اگر آن‌ها را استثنای کنیم و برحسب زمان آغاز بزرگ شعری خود را در کنار شاهکارهای شعری جهان مربوط به عصر پیش از رنسانس بگذاریم، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که زبان دیگری نیست که به اندازه‌ی زبان فارسی از لحاظ شعر شاهکار غنی باشد.

با توجه به این واقعیت، من با هیچ بیانی قادر به گفتن نخواهم بود که تا چه حد از اینکه در ایران به دنیا آمددها و زبان‌های فارسی است، شکرگزارم.

محمدعلی اسلامی ندوشن

منابع

۱. هفتاد مقاله. ج. ۱. گردآوری یحیی مهدوی و ایرج افشار. انتشارات اساطیر. ۱۳۶۹
۲. دیوان جامی. تصحیح محمد روش. انتشارات نگاه. ۱۳۶۲

تبه‌هو و درآج بد و عشق باز
بر همه از گردن و سر سرفراز
تیز رو و تیز دو و تیزگام
خوش‌روش و خوش‌پوش و خوش‌خرام
هم حرکاتش متناسب به هم
هم خطواتش^۴ متقارب^۵ به هم
زاغ چو دید آن ره و رفتار را
وان روش و جنبش هموار را
با دلی از درد گرفتار او
رفت به شاگردی رفتار او
باز کشید از روش خویش^۶ پای
در پی او کرد به تقلید جای
بر قدم او قدمی می‌کشید
وز قلم او رقمه می‌کشید
در پی اش القصه در آن مرغزار
رفت بربین قاعده روزی سه چار
عاقبت از خامی خود سوخته
رهروی کیک نیاموخته
کرد فراماش^۷ ره و رفتار خویش
ماند غرامت‌زده^۸ از کار خویش

پی‌نوشت‌ها

۱. فراغ: آسایش
۲. راغ: صحراء
۳. شاهد: جلوه‌گر
۴. خطوات: قدم‌ها
۵. متقارب: منظم و متناسب
۶. روش خویش: راه رفتن خودش
۷. فراماش: فراموش
۸. غرامت‌زده: زیان‌دیده

